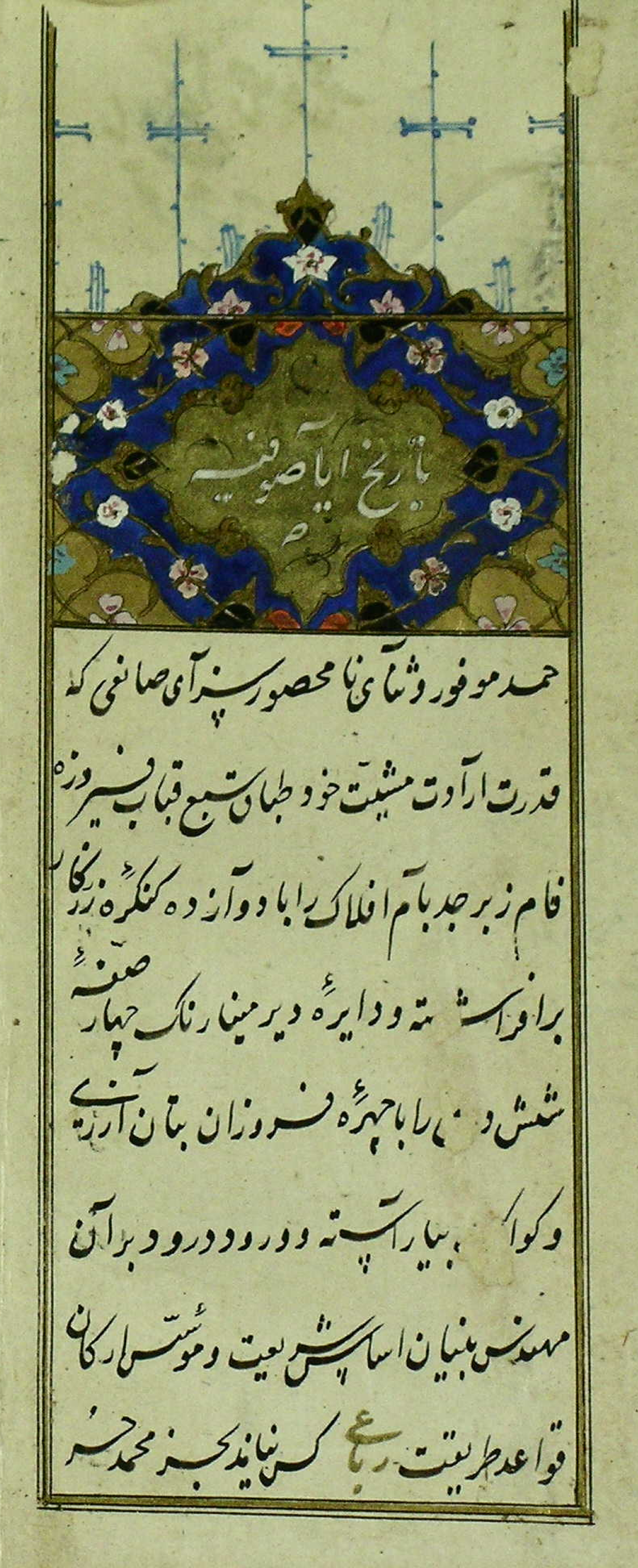
كتاب تاريخ اياصوفيه بعلوالل

١

تاريخ اصوهد
قوهد

قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم مالك البرين
والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان الغازي
محمود خان وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع وتعلم واستفاد
حرره الفقير أحمد شيخ زاده
المفتش بأوقاف الحرمين الشريفين
غفر لهما



حمد موفور وثنای نامحصور سزای صانعی که
قدرت ارادت مشیت خود طباق سبع قباب فیروزه
فام زبرجد بام افلاکی را با دوازده کنگرهٔ زرنگار
برافراشته و دایرهٔ دیر مینا رنگ چهار صفّه
ششدری را با چهرهٔ فروزان بتان آزری
وکواکب بیاراسته و درود درود بر آن
مهندس بنیان اساس شریعت و موسس ارکان
قواعد طریقت رباعی کس نیاید بجز محمد حر

از جهان تهی بعالم پر
که آسمانیست احمد مرسل
اولش آخر آخرش اول صلوات
الله علیه وعلی آله التابعین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین بیت
پس از ثنای خداوند و نعت خواجهٔ دین
روا بود که بگوییم دعای شاه زمین
آن فرمانفرمای سلاطین هفت اقلیم
و خاقان خواقین اورنک و دیهیم سلطان
البرین والبحرین عون الله فی الخافقین
سلطان بن سلطان سلطان

خان خلد الله خلافته وابد دولته الهی
یوماً فیوماً فتوح ولایتی وقلعهٔ وخطهٔ وسکهٔ
ارزانی دارد وآل عثمان را در تخت وبخت
خلافت موبد ومؤید دارا الی یوم القرار آمین
بحق محمد الامین مقدمهٔ معمور شدن
هفت جبل که معروف بقلعهٔ
قسطنطنیه است راویان اخبار وحاکیان تواریخ
روزگار چنین فرموده اند که بعد از هبوط
ابو البشر آدم نبی صلوات الله علیه وسلامه
پنج هزار وهفتاد ودو سال که گذشت وِزَند
نام پادشاهی در طرف شرقی جزیرهٔ هفت

جبل که تیغ اصالت بدریا افراخته وچون اژدر
هفت سپر مهره درمیان برّین وبحرین انداخته
است قلعهٔ بنا کرد برین مثال که درین عصر
سلطان الاسلام والمسلمین ابو الفتح خان
محمد غازی عز نصره برای حصن حصین بارگاه
خود قلعهٔ بنا کرده است که سلطانیه می گویند
حرسها الله تعالی عن نکبات الزمان بعد از
وِزَند مذکور دوازده کس از نسل وی درین
خطه حکومت راندند چون تاریخ هبوط آدم
علیه السلام پنج هزار وهفتصد وپنجاه شد
قسطنطین نام پادشاهی از ولایت رومه الکبری

عسکر کشید و بقلعهٔ وزند آمد دران وقت انجا
کسی نبود که با وی مقابله و مقاتله تواند کرد مطیع گشتند
قسطنطین چون هوای دلکشای و فضای
روان آسای این خطهٔ مبارک رادید محبت این
بقعهٔ شریف در دلش چنان جای گرفت که از
ولایت رومة الکبری فراغت بخشید همان دم
به معمور کردن آغاز زید مثال میدان اسب که برای
دیوان خانه بود دیگر دیر عزرائیل که معروفست
و دیر یحیی پیغمبر علیه السلام که بقیهٔ از ستونهایش
هنوز [illegible] پیش ایا صوفیه موجود است دیگر دیرها
و حمامها و کاروان سرایها و این شهر را سور

بر کشید چنانکه تفصیل این مجملات در تواریخ
ملوک شهر ثبت شده است از ان [illegible] طلب داشت
چون از دور قسطنطین صد و هشتاد و سال گذشت
از نسل وی استون یانو نام جوانی درین شهر
حاکم گشت که بر سنت سنیهٔ عیسی علیه السلام
بود و بمذهب او گرویده وران وقت طوایف
مختلفه بسان آتش پرستان و [illegible] پرستان
درین خطه بسیار بودند چنانکه [illegible] خواهد شد
ظهور سلطنت استون یانو و خوا [illegible]
دیدن او چون اختر سعد سلطنت استون یانو
از افق سعادت بر اوج برج ایالت [illegible] سعد

کوکبهٔ مواکب شاهی بر فرق فرقدان کشید از
هر طرف ملوک ممالک آن عصر با تحفهای پادشاهانه
باستقبال تهنیت سلطنت آمدند و جبین اطاعت
بر عتبهٔ خدمت مالیدند استون یا نو ایشانرا
تعظیم کرد بضیافتهای نظیف و بخششهای
لطیف بنواخت و هر یکی را بزیادتی رسوم معین
پیشین باز بمقر خود شان فرستاد بعد از آن
فرمود بزرگان ارباب دیوان و بطریقان و قسیسان
دیگر آتش پرستان و بت پرستان که ذکر شده
بود همه در میدان اسب گرد آمدند و بحث ادیان
کردند دران میان طایفهٔ اریانو یعنی

آتش پرستان در بحث نزاع نمودند از هر طرف
تیغ کشیدند و جنگ انگیختند آن روز پنج هزار مرد
در آن میدان نبرد بر خاک افتادند و طایفهٔ اریانو
سخت منهزم شدند و بقیهٔ ازیشان که دستبسته
پیش پادشاه آوردند فرمود همه را باتش زدند
ازانکه انبیای مرسل و کتاب منزل را اطاعت نکردندی
دیگر در جای اپاصوفیه دیری بود از زمان پیشین
مانده بت پرستان آن شهر دران پرستش
کردندی فرمود آن دیر را خراب کردند و بتهاش را
بدریا انداختند چون برین قضیه روزی چند
گذشت استون یا نو در خواب دید گفتند که

اگر خواهی که عیسویان بر همه طایفه چیره شوند می
باید که برای استواری اساس دین عیسی علیه السلام
دیری بنیاد کن تا عبادت خانهٔ عالم باشد چون
از خواب بیدار گشت بر خود نذر کرد و سوگند
خورد که اگر خدای تعالی از آمدن مرگ امان دهد
این واقعه را بجای آوریم **صفت صحیح و مشورت
کردن بنا** باز چون جمشید خورشید چهار بالش
گردون از منظرهٔ فیروزه فام هفت کاخ زمرد
گون جلوه داد استون یا تو با حشمت و شوکت و
با شکوه و شهامت بر تخت سلطنت نشست سرهنگان
صفوف یمین و یسار دیوان را زینت بستند

امرا و وزرا و ارباب دیوان هر یکی بخدمت معین
خود متعید گشتند پادشاه فرمود قسیسان و بطریقان
شهر حاضر شدند همه را تعظیم کرد و هر یکی را بر کرسی
نشاندند چون چاشنی گیران سماط شاهی در پیش
شهری و سپاهی برکشیدند و در داشتند و
فراشان آیین ختم طعام را بجای آوردند استون
یا تو سر بر آورد و گفت ای فیلسوفان زمان و
ای مهندسان دوران چون اجداد ما که سلاطین
بارگاه ایالت و اساطین آسمان بسالت بودند
هر یکی بقدر قدرت خود درین خطه یادگاری
ساخته و نشانهٔ پرداخته است خواهم که من نیز

به پی روی ایشان دیری بنا کنم تا دیر وقت
بماند باشد که بدان یادگار از دعای خیرم
یاد دارند چون بشنیدند تحسین و آفرین خواندند
کنند بیت کسی باید بگیتی نامداری
که ازوی باز ماند یادگاری اطفنا لدیک فالام
الیک چه باشد به ازین فکر نباشد صواب در آن
وقت ملوک ممالک هند و سند و ولایت عرب و عجم
و قلاع و بقاع روم و جزایر فرنگ بحکم استون پایه نو
مطیع بودند زیرا هر پادشاهی که از نسل قسطنطین
درین خطه حکومت راندی پادشاهان آن عصر
از فرمان وی سر نتافتندی از آن شرف که قسطنطین

سور قلعه را باجازت حضرت عیسی علیه السلام
بنا کرده بود و هم وصیت عیسی علیه السلام بر آن بود
که پادشاهان اطراف و اکناف ممالک بفرمان
حاکم این خطه باشند قصه اش در رساله حکایت
قسطنطین بتمامی ذکر شده است ابتدا
کردن بنا و خبر فرستادن بملوک از بهر
جمعیت اسباب استون پایه نو فرمود
بملوک اقالیم سبعه الحیان فرستادند و نامها
پراکنده کردند تا هر جا که ستونهای سنگین و
رخامهای رنگین باشد از دیرهای کهنه و یا از
معادن بفرستانند پس ملوک ربع مسکون متنوع

شدند که در بنای این عبادت خانه هر یکی بمقدار
خود یاری کنند هر پادشاهی که در ولایت خود
معدنی بود ستونها و تختهای رخام تراشانیدند
و بعضی از بناهای خراب جمع کرده بهندسان
از هر طرف بطریق آسانی بکنار دریا رسانیدند
و با کشتیهای بزرگ و پهن بدین شهر در آوردند
در تفصیل معادن بدانید ایدکم الله فی
الدارین که معادن این رخامهای گوناگون
در کدام یافته اند معدن مرمر سبز رنگ که
اکثر ستونهای ایاصوفیه از آنست در ناحیهٔ
شهر ایاثلوق یافتند و رخامهای سفید را

از جزیرهٔ مرمره که معروفست و رخامهای سرخ
فام را از ناحیهٔ شهر منغابیج دیگر مرمر زرد رنگ که
بسفیدی مایل است از ولایت یونان آوردند و مرمر
سبز خرده نقش را از مملکت عرب و شام آورده اند
و آن هشت ستون سماقی فام که در دو در چهار رکن
ایاصوفیه نشانده اند که معدنش در ولایت حبش
یافته اند بعضی راویان گفته اند که در ناحیهٔ
هرات نهریست که معروفست باب آمو در طرف
غزنین آن یافتند اما بروایت راوی پلوترخو
نام راهب که بطریق آن عصر بود چنین فرموده که
در شهر مدآین دیری بود خراب الیوم تمام همه ستونها

و مرمرهای فرشش از رخام سماقی بود چون استون
یا نو بلوک عجم خبر فرستاد پادشاه آن عصر از آن دیر
خراب ده ستون و پنجاه پاره تخته مرمر سماقی
بهم فرستادند آن رخامهای زنگارنگ از معادن
همه ولایت فرستاده اند بسیار است این مختصر
تفصیل آن تحمل ندارد باقی را برین قیاس باید کرد
العاقل یکفیه الاشاره ابتدا کردن بنای
ایا صوفیه و خبر یافتن از رسم و اسم
استون یا نو را معماری خاص بود اغنادیوس
نام که در علم هندسه و تقسیم فیلسوف آن وقت
بود او را بخواند و گفت آن دیر بت پرستان که

ویران کرده بودند چنانکه در اوایل ذکر شده بود
اسباب و سنگهای وی بجای دیگر برند زیرا که سزای
چنین بنای عظیم است چون جای دیر پیشین بکشادند
دیگر فرمود خانهایی که در حوالی او بود بران مقدار
که مهندسان رسم بنا کنند بستانید و هر خانه که
می ستانید باید که صاحبش را راضی کنید زیرا که
این بنا را برای رضای خدای تعالی خواهم کرد
نشاید که کسی درین کار از من رنجیده باشد
مگر دران محل خانهٔ دولی بود از آن خاتون بیوه
کرانه نام بهای خانه اش را هشتاد هزار دینار
دادند قبول نکرد گفت اگر صد هزار می دهید

رضا ندارم بپادشاه عرض کردند فرمود تا تنی
چند بر در بیوه زن روند هر چه طلبد بدهند
چندانکه کفتند راضی نشد عاجز ماندند عاقبت
پادشاه خود سوار کشته بر در بیوه زن آمد
بیوه زن استقبال نمود وروی بخاک مذلت سود
کفت ای پادشاه همه آن شماست مقصود ازین
بهانه نه آنست که طلب بها کنم چون شنیدم
که پادشاه برای خیر بنایی دیر خواهد کردن که
عبادت خانه باشد پس امید این فقیره آنست که
بضاعت مزجات مرا بمحل قبول فرماید تا ازان ثواب
محروم نباشم دیکر وقتی که ازین سرای فانی

بسر بآسمان باقی نهم این تن خاکی مرا دران خانه
پاک دفن کنند باشد که بدان سبب از عقوبت
دوزخ در مقام امن باشم استون بانو قبول کرد
عاقبت آن خاتون را در طرف چپ محراب دروازه
که هست در آن کوشه دفن کردند و باقی خانها
خریدند همه برین نسق چون جای بنا را هموار
کردند بعد از آن اغنادیوس با جد مهندسی دیکر
که هر یکی در اطراف اکناف عالم مانند نداشتندی
همه کرد آمده رسم بنا کردند چون بران رسم بنا دیدند
استون بانو فرمود قسیسان شهر بر بنا حاضر آمدند
آن روز بمبارکی بنا پنج هزار کوسفند و هزار

کاو و دو صد اشتر قربان کردند و سه کندنار دینار
بر فقرای سهر صدقه فرمود در اصطلاح رومیان
هر کندنار هزار دینار را گویند استون یانو
رئیس بطریقان آن عصر را فرمود که بمبارکی بنا
دعا کند قسیسان دست بر آوردند و آمین کنند
چون دعا ختم شد استون یانو کچ و سنک
خواست اول بنیاد را بدست خود نهاد و کفت
ای حاضران بحق ایزد باری و بحضرت عیسی علیه
السلام کواه باشید که اکر این عبادت خانه بحکم
من ختم پذیرد پنج کندنار زر بر فقرا صدقه
کنم دیکر دران ولایت که فرمان من نافذ باشد

زندانیان را خلاص کرد آنم همانم در قرب بنا
دیری مختصر فرمود مصور بصورت انبیای
سلف علیهم السلام تا از آن دیر ناظر بنا و کار
معمار آن باشند درین عصر آن دیر را خان محمد غازی
مرمت کرده است که در جوار ایا صوفیه پیش دروازهٔ
قلعهٔ سلطانیه موجود است هر روز استون
یانو بعد از دیوان صبح بر آن دیر آمدی از آن
بکار استاد آن نظر کردی هر آنکه کار وی تمیزتر
خوبتر بودی او را انعام و احسان کردی برای آنکه
هر کسی بجان و دل مشغول باشند از آن مقام تا
بسرای خود دهلیزی سازانیده بود تا کسی از

آمد شدن او خبردار نباشد دیگر بدانید که
چند مقدار مردم بود که در کار بودند اول صد
معمار مهندس که هر یک فیلسوف دوران بود هر
یکی را صد استاد جرب دست کارگذار بود دیگر
پنج هزار سنگ تراش همه زیر دست معمار اغا یوسی
بود و پانصد هزار نفر مزدور بودند اگر یکی
ازیشان کم شدی بجایش دیگری آوردندی
بدانید که بنیاد بنای صوفیه بر نود و نه پایه
نهاده اند اما بنیاد محراب و دو پایه نیز از
طرف راست سنگی است یکپاره که دران محل یافتند
و پایه های مذکور را بدان اتصال کردند و از پایه

بپایهٔ طاقهای زفت افراخته همه از سنگ آتش
و درآبها کرده بودند که آب باران از قباب
خرد و بزرگ در آن دهلیز گرد آمدی استادان
چنان تخمین کرده بودند که اگر ده سال باران
نمی بارد آن آب جمع شده بر ساکنان آن بقعه
وفا کردی برین نسق چون بنا بروی زمین
آمد مهندسان در تقسیم قباب و دهلیزها
اختلاف کردند هر معماری که بدانش خود رسم
کرد و پادشاه رقم پسند بر آن نکشید همه
در عجز ماندند برین قضیه هفت روز
گذشت اتفاق در شب هشتم پادشاه بخواب

دید که پیری با لباسهای سبز بر بنا سیری می‌کند
در دست لوحهٔ دارد از سیم خام بر آن لوحه
رسم دیری نقش شده استون یا نو از آن واقعه
چنین خبر داده که چون بدیدم همان دم
بخاطرم خطور کرد که آیا چه خوش بودی
اگر آیینهٔ لوحه بدستم افتادی آن بنا را
برین رسم کردمی هنوز درین فکر بودم که
پیر لوحه را بدستم داد و گفت این رسم بنای
ایا صوفیه خواهد شد چندین زمانست که بر
لوح قدر نبشته بود وقتش این زمان آمد که
آوردم گفتم شیخا ایا صوفیه چیست گفت نام

این عبادت خانه که بنا خواهی کردن نامش
در روز اول ایا صوفیه خوانده عاقبت هم بدان
نام خوانند بعبارت روم میان ایا صوفیه
بیت الله را گویند و نیز عبادت خانهٔ اهل
الله را چون از خواب برجستم شکر حق را
گزاردم که این پیر بشیر سعادتست و
علم این عبادت خانه را نام از قبل حق
واقع شده است همان دم معمار اغنادیوس را
چند سرهنگی فرستاد بحکمت خدای تعالی
اغنادیوس نیز این واقعه را بعینه چنان دیده
بود که میان هر دو هیچ خلافی نبود در آن

وقتی که اغنادیوس از خواب بیدار گشت
نقش لوحه در صحیفهٔ ضمیرش مانده بود
همان دم بکاغذ رسم کرد هنوز تمام نکشیده
بود که سرهنگان آمدند چون رسم را تمام کرد
پیش پادشاه آمد بر عتبهٔ خدمت بوسه داد
در رقعه پیش پادشاه نهاد پادشاه دید که
همان رسم است که خود بخواب دیده بود بتعجب
سر فرو کرد بعد از زمانی گفت مثال این
رسم را کجا یافتی چنانکه دیده و شنیده بود
بگفت هر دو متحیر شدند صفت صبح
و رسم کردن اوضاع بنا و خبر یافتن

از گنج پنهان آن باز چون نقش بند آن نگار
خانهٔ غیب شمسهٔ زرین آفتاب را بر لوحهٔ نیلگون
آسمان بنگاشتند و مهندسان کارگاه قضا و قدر
آیینهٔ جام جهان نمای خورشید را از حضیض
دریای نیلگون بر اوج برج گردون بی‌ستون
بنشاندند استون یا نوشادوخند آن با بزرگان
دیوان و معماران بر بنا آمد اغنادیوس را
فرمود که لوحه را بیار چون واکرد همه تحسین و
آفرین خواندند و از هر طرف سلتنا برآوردند همه
متفق شده بران نقش اوضاع بنا را رسم کردند
پس از آن پادشاه گفت ای حاضران بدانید که

این عبادت خانه را اسم و رسم از عالم غیب رساده
اند چنانکه هر دو دیده و شنیده بودند بگفتند
از آن عصر تا بدین دور نامش با صوفیاست وجه
تسمیه اینست که ذکر شد بقول راوی والله اعلم
چون معماران و استادان هر یکی بر کار معین خود
متعهد گشتند تا بوقتی که ستونها و نیم قبها و باقی
قباب خرده تمام گشت همان قبهٔ بزرگ ماند ناظران
دفاتر
و دفتر نویسان پیش پادشاه آمدند بموجب
خرج را جمله کردند دو هزار و هشت صد و پنجاه
کند نار دینار خرج یافتند بعده خزینه دار گفت
ای پادشاه عمر و دولت باقی باد این زمان

در خزینه از جنس زر و سیم نمانده است پادشاه
ازین سخن متغیر نشده گفت این عبادت خانه را
برای خدای تعالی بنا کرده ام امید است که ابتر
نماند استون یا تو چنین خبر می دهد که آن شب تا
بسحر نماز بدان بی نیاز کردم نزدیک صبح بود
که خوابم در ربود باز آن پیر را دیدم که تیشه بشارت
بود بر بنا ایستاده نماز می گزارد چون فارغ شد
پیشش دویدم و روی بخاک پایش مالیدم
گفتم بحق آن خدای که وجود عالم را از عین
عدم بیرون آورده است بگوی کیستی گفت
بدان که منم خضر نبی علیه السلام و به امر کردگار

دستگیر فرو مانده کانم درین وقت مرا چنان
فرمان شده است که مصالح این عبادت خانه را
از عالم غیب بجای آورم بماندم گفتم ای خوب
سیرت و صاحب قدرت معلوم حضرتست که برای
خرج چیزی نمانده است گفت غم مخور وقتی که صبح
صادق بدمد بر سمند دولت سوار شو با عنایاتی
چند از دروازهٔ حرشیه بیرون رو یعنی
دروازهٔ سیلوری که تا بدانجا که سه پشته ایست
در قرب آن ستونی هست از رخام کبود فام
بفرمای تا بن ستون را بکاوند در زیر آن چه
بیابی بر داری و بدین عبادت خانه خرج کنی

چون از خواب بیدار شدم شکر حق گزاردم صفت
صبح و یافتن گنج و ابتدا کردن بنای بقعه
باز چون سرهنگان قضا و قدر لوای روز افزون
خسرو خاوری را از غلاف کحلی شب بر قلهٔ
قلعهٔ نیلگون آسمان بنشاندند استون یانو
فرمود معمار اغیانوس و چند دیگر از خواص
سوار گشته از دروازهٔ فرشیه بیرون شدند
چون بدان ستون رسیدند پادشاه فرمود که
بکاویدند دهلیزی یافتند و در نهایتش دروازهٔ
آهنین مقفل بقفل زرین کلیدش در بر او آویخته
استون یانو پیش آمد بدست خود قفلش

برداشت چون در رفتند دیدند هفت خم
روی‌این است پر از زر فرمود چند قطار شتر و
استر آوردند همه را بار کرده بشهر در آوردند
آن روز میدان اسب با بار ایستند در هر طرف
سماط شاهی در پایش شهری و سپاهی بر کشیدند
پادشاه از آن گنج شایگان دو گنج نار زر بفقرا
و غیر با صدقه فرمود بعد ازین آمدیم در
ابتدا کردن قبهٔ بزرگ جمله مهندسان و بنایان
متفق شدند که آجر قبه در غایت خفت می‌باید
از آن که بنای قبه فراخست و بلند اگر سبکتر
باشد محکم‌تر گردد از همه ولایت و جزیره

خاک آوردند و سنجیدند از آن میان خاک جزیرهٔ
رودس لطیف‌تر و سبکتر آمد چنانکه دوازده
آجر از خاک رودس همسنگ یک آجر جزیره قسطنطنیه
آمد استون یانو فرمود با تحفهای غریب و هدیهای
عجیب بپادشاه آن خطه ایلچی فرستادند و
بمکتوب نوشتند ای انکه اساس قواعد دین
خود را استوار خواهی باید که برین عبادت خانه
یاری کند تا مرادات دو جهانی عوض یابد چند
دیگر آجر فرستادند بجایی که در بایست بنا
بود ایشان چون بجزیرهٔ مذکور رسیدند پادشاه
آن دیار استقبال نمود و بصد آرزومندی این

خدمت را بجان خود منت شمرد برای شان آن
کارخانهٔ فرمود ایشان نیز بکار مشغول شدند
راوی دیگر فرموده که آجر قبه از سنگ قرنوز است
یعنی آن سنگ سبک که کلاه‌تان و مجلدان استعمال
کنند اما اصح آنست که از خاک رود دس است
چون آجر را در آوردند بنایان گفتند گچ و
خراسانی را چند آن پالودن باید که رقیق باشد
تا آجر را محکم گیرد درین فکر بودند اغا دوس
فرمود لویدهای پهن و فراخ بر آتش نشانند
و قشر درخت لسان العصفور و بوریات چندان
جوشانیدند که لعاب هر دو بر آمد بعد از آن روان

کردند گچ و خراسانی را از آن در آمیختند بدان
تازه کی چون در میان دو آجر کردندی چنان چسبیدی
که همچون یکپاره شدی و از یکدیگر بدرستی کردی
کندن ممکن نبودی مگر پس از چندین زمان که
به تعب زیر باد و باران و رخنه گری گردش
دوران سستی پذیرفتی اول آن چارطاق که
کرسی قبه است بر افراختند پس دایره قبه را
ابتدا کردند هر آجر که بر یکدیگر کردندی با شوشهای
آهنین درست کردندی دیگر در میان هر دوازده
آجر استخوان پارهٔ عظام پیغامبران سلف
علیهم السلام بهم نهادندی و استوارتی بنای

قبه را ازان استمداد داشتندی چون یوماً فیوماً
قبه برین منوال تمام شد قفل سرآمده اش محکم
در بستند و بر تارکش منجوق زرین نشاندند
و تختهای سرب که بر قبه زده اند از معدن هفتگانه
بهم درآمیخته اند تا تأثیر باد و باران آن زودتر
نفوذ نکند و میخهایی که دروی بکار برده اند
همه از فولاد آب زده بودند و در پیرامن دامن
قبه صد و بیست و چهار چلیپا نشانده بودند
همه از مس مطلی در ترتیب آن عجایب و غرایب
که درون و بیرون ایا صوفیه را
بدان بیاراستند و بپیراستند

بدانید اعزکم الله فی الدارین پنجرهایی که در
پیرامن قبهٔ بزرگست دران وقت چارچوبهٔ
جامهاش از سیم زر اندوده بود برای آنکه اگر
پس از سالها قبه فرو افتد آن سیمها را
بدان خرج کنند و ضمن قبهٔ بزرگ و باقی قباب
درونی و بیرونی را همه از پسفه کردند یعنی
از زجاجهٔ خرد مطلی که بتعبیه اش هنوز موجود است
دیگر حلقها و سلسلها که قنادیل آویزند از سیم بود
و در میان قبه هیکل حضرت عیسی را علیه السلام
با پسفه تصویر کرده بودند و مرمرهای متموج
طرح بطرح آمده که در ازار و فرش کرده اند

هر دو را از یکدیگر بریده اند و هر یکی را از ولایت
دیگر آورده دران وقت هر آنکه نظر برین فرش
کردی که چون دریا جوشانست و باران سفت که
چون سپهر رخشان متحیر شدی زبانش از گفت و
شنید عاطل ماندی دیگر در چهار گوشه اش
چهار شمسهٔ فسوس کاری گسترانیده بودند که
خرد باریک اندیش در خرده کاریٔ وی حیران
ماندی ازان چهار ربعیهٔ هنوز پیش محفل حفاظ
موجود است دیگر در طرف راست محراب برای
بطریق یعنی نغشتی مخمل ساخته بودند بر هشت
ستون ابریشم خام و تختها فرش و نردبان

پایهاش از ابریشم زر اندوده بود بران مخمل
بشوشههای زر خالص قبه فراآخته بودند
بمقدار ارزشش صد هزار دینار و از ستون
بستون طرفزنهای زرین نشانده و بر تارکش
چلیپایی بود از زر سرخ مرصع بجواهر گوناگون
که هر یکی خراج ربع مسکون بود به پیرامن
قبه اش حکاکان و زرکاران از ابریشم و زر
جواهر میوهها و شکوفها ساخته نشانده بودند
برین مثال که سمن و یاسمین را از ابریشم و بلور غنچه
وارغوانرا از لعل و یاقوت برگهاش از زبرجد
و زمرد باقی را برین قیاس باید کرد و در جیب

منبری بود از رخام صاف سماقی و سر منبر
از بلور بود و بر جای منجوقش چلیپایی نهاده
زرین و مجوهر بجواهر ثمین و طرف زنهایش
از زر خالص بود از هر طرف پرده های زر بفت
آویخته در میان محراب صورت پیکر حضرت عیسی
علیه السلام از زر ساخته بر چلیپای سیمین
در هیأت جار میخ کرده یک وضع کرده بودند
و در دو طرف وی هیکل دوازده نفر
حواریون را از سیم خالص ساخته هر یکی را
بکرسی نشانده بودند و در پیش یک جلد
انجیل بطلی نبشته بر کرسیهای سیمین نهاده

و در چپ و راست محراب چهار شمعدانی بود
از بلور پایهایش از زر سرخ چهار چراغی
دیگر از سیم خام منقش بخطوط دلکش بر هر یکی
شمع کافوری عنبر آمیخته غالیه ریخته
نشانده دیگر چهار پاره که رکن کرسی قبه
بزرگست در پیش هر یک کرسی بود از سیم و
در هر یکی یک جلد انجیل و هر کرسی را ده قسیسی
نصب کرده که از صبح تا بشام بنوبت
همی خواندندی در پیش هر کرسی بخوردانی
بود از سیم هر یکی بمقدار از چهار هزار درهم
بود دیگر در زیر و بالای ایاصوفیه شش هزار

قندیل از سیم و زر مرصع بجواهر که ملوک اطراف
تبرک فرستاده بودند و دو هزار کوی
آیینهٔ مذهب بارشتها برآویخته بشم و
بدرون و بیرون و دهلیزها و حجره ها دو هزار
قندیل آبگینه بود و شمعدانها که در نطاق قبه
و در پیرامن طبقهٔ بالاست که هنوز در شب
عیدین شمعها برافروزند در آن وقت همه
از سیم بود دیگر دو دروازه که در جهت
راست محرابست خاص از برای قسیسان بود
چارچوبهاش و پرهاش بالواح سیم و زر
اندوده پوشانیده بودند و دروازهٔ بزرگ

که در مقابلهٔ محرابست تبرکاً و تیمناً بتختهای
کشتی نوح کرده بودند بالواح زر خالص
پوشانیده و باقی دروازه ها که برون و درون
واقع شده بود بعضی بآبنوس بعضی بعشوس کاری
عاج و پرهای بعضی را بتختهای سیم و روی
زده پوشیده بود بقیه هنوز از آن پرهای روی
موجودست که می بینی در آن وقت همه
دروازه های ایاصوفیه سی صد و شصت بود
راوی چنان روایت کرده است که استون یا نو
خواست ستونهای سبز که در طبقهٔ بالاست
و از ستون بستون طرف زنی که درو است

همه از سیم کرداند علمای آن عصر گرد آمدند
و گفتند ای پادشاه قوی دولت و بلند همت
معلوم حضرت است که دوران باقی نیست باشد که
بعد ازین درین خطه کسی حاکم شود دون همت و
وارون فراست بود از طمع سیم و زر این
طرف زنهارا خراب و بی آب کرداند درین
فکر چون تأمل کرد صواب دید و گفت پس
از چه کنیم در آن میان معماری بود از ولایت
هند آمده گفت ای پادشاه استادان هند
از معادن چیزی ترکیب کنند که از سیم خوبتر
و بقیمت کمتر برون و درون این عبادت خانه را

از زر و سیم و مس و قلعی و آهن چنانکه در
هفت جوش کنند همه را بجوشانید بعد از آن
بقالبی مشبک که در و آیت موضع بود بریخت
در آن گرمی از جواهر رنگارنگ خرده کرده
بر آن بیفشاندند چون سخت شد صیقلی زد
چنان مجوهر و مجلی شد که همچون بوقلمون
و یا بساط انگلیون دیده و دل ز دیدنش
نور و سرور پذیرفتی چون پادشاه دید
فرمود همه از آن کردند بعد از تغلبات
روزگار بدین خطه آتش پرستی با عسکر
انبوه در آمد چند روز درینجا حکومت راند

آن طرف زنهار او باقی هر کجا که سیم و زر یافت
بر کند و با خود بولایت متوب برد غالب این
قضیه بعد از دور خاتم النبیین است
صلوات الله وعلی آله دیگر در چهار گوشه
درونی ایا صوفیه چهار حوضی بود از
رخامهای گرانمایه چنانکه در وصف جنت
مذکور است بلا تشبیه آن چهار حوض را
چهل روز از شیر و شراب و انگبین و آب
پر کردندی هر که بزیارت آمدی و نذر آوردی
از آنکه خواستی همی نوشیدی و آمرزش
خویش بدان داشتی دیگر آن شادروان

یکپاره سرخ فام که درمیان حرم بود
از ولایت یونان آورده بودند در آن
وقت به پیرامنش هشت سروی نشانده بودند
بقیه آنش هنوز موجود است در بر شادروان
قبه بود در ضمن آن قبه صورت مجلس حضرت
عیسی علیه السلام با دوازده نفر حواریون
سلام الله علیهم و هیکل پادشاهان که در
دور قسطنطین تا بعصر استون یانو نشسته
بودند و آن حجرات مطبق که در حوالی اوست
از آن قسیسان بود که از بطریق تفسیر
انجیل می خواندندی دیگر در دو طرف

دروازهٔ که مقابلهٔ شادروانست دو حوضی
بزرگ که از شادروان بدان دو آب
رفتی دایم مملو باب روان بود در آن
دو ربعد از وقت عصر مردمان شهر بر آن
گرد آمدندی محبوبان سیم اندام با طرهای
مشکین فام غوطها کردندی و قرار دل
عشاق را بشوها بردندی بدآنید
اگر ملحقات ایا صوفیه را در آن وقت که
بود بتفاصیل ها تقریر کنم سلسلهٔ سخن
دراز شود مستمعان را صداع رساند بس
بر مجوای خیر الکلام ما قل و دل و لم یمل

ره اختصار گرفتیم تا از مقصود باز نمانیم
در خاتمهٔ بنای ایا صوفیه سلام الله علیکم
همه اسباب بنای ایا صوفیه را در هفت سال و
شش ماه حاضر کردند بس از آن پانزده هزار
وصد و یک نفر آدم چنانکه ذکر شده بود
بصفای قلب هشت سال و ده ماه در کار
شدند که ختم شد جمعا شانزده سال و
چهار ماه می شود برین نسق که تقریر
کرده شد چون اختتام پذیرفت استون
فرمود پیش ایا صوفیه تختی زدند امرا
و وزرا دیوان گرفتند آن روز برای

یانو

تا می بنا ده هزار کوسفند و چهار هزار
کاو و ششصد آهو و سه هزار بط و پنج هزار
مرغ خانکی قربان کردند و صد و سه و سه هزار
مد کندم دیکر پنج کندنا رزر که با تا می بنا نذر
کرده بود چنانکه ذکر رفت همه را بفقرا و
غربای شهر صدقه فرمود بعد ازان بطریج
آن وقت و سه هزار قسیس هر یکی بدست شمع
کافوری افروخته پیش استون یا نو بمبارک
باد آمدند استون یا نو دست بطریق کرفته
با بزرکان دیوان و قسیسان بایا صوفیه
در شد و از دروازه تا بمحراب دو آن

در رسید دست برداشت و کفت منت
خدای را که بفضل و عنایت او بر بساط زمین
این چنین عبادت خانه بر داختم که از دور
آدم علیه السلام تا بدین عصر هیچ پادشاه را
میسر نشده است پس ازان فرمود تا بطریق
بمحل رود باقی از قسیسان و راهبان هر یکی را
جایی معین کرد آن روز تا بشام دران صحبت
کردند باز چون صبح سعادت بر دمید
استون یا نو ناظران و دفتر نویسانرا بخواند
و از جمله خرج بنا سؤال کرد ایشان نیز
بر موجب دفاتر خرج را جمله کرده بودند که

جز از آن تحفهای ملوک ممالک که فرستاده اند
سه صد هزار و چهار صد کند نار دینار خرج
شده است بعد ازین بطریق را بخواند و گفت
می باید که ازین روز وقف نامهٔ این عبادت
خانه را بنویسی تا بعد ازین هیچ کسی درین
امر دست تعدی دراز نکند مستحق لعنت
ابد باشد پس بطریق بنام پادشاه بنوشت برین
نسق که برای مشایخ و مساکین و حجرهٔ خدام و قسیسان
و قرایان و آینده و رونده سه صد شهر از
بلاد عرب و عجم و از ممالک روم و فرنگ و
این شهر را نیز بابا صوفیه وقف کرده بود

در وفات یافتن اسپتون یانو

چون صیت و صدای تمامی این عبادت خانه در
اقالیم سبعه انتشار یافت از هر طرف ملوک ممالک
بزیارت آمدندی و تحفها آوردندی اسپتون یانو
بدین شادی هر روز عیش کردی و دست صدقه
در پیش گرفتی و دایما شکر حق گزاردی که بصحت و
سلامت بمراد خود دست یافتم و در میان
ملوک ربع مسکون چنین یادگار نهادم چه باک
اگر بعد ازین رخت بگلستان سرای باقی نهم بسبب
این نشانه که ساخته ام امید است که از دعای
خیر فراموشم نکنند چون برین حال شش ماه

گذشت بامر ایزد باری عز شانه در آن روزها
عرض مرض بجوهر وجود او عارض شد چندانکه
علاج کردند ضعف پذیرفت در آن بیچاره کی
چشم حسرت نگران که ملک با دیگران خواهد ماند
وانگشت تغابن گزان که دولت با دیگران خواهد
رخ نمود اتفاقا پسرش نبود برادرزاده اش
بود استون یوس نام او را وخواص ارباب
دیوان را بخواند وگفت من بعالم دیگر خواهم
رفتن که آن راه باز نیاید ونخواهد آمد اما
امید آنست که وصیت مرا استوار دارید و
استون یوس را بجای من بینید تا ندم

امرا و وزرا جامه دران دنباله کنان بزاری آغاز
کردند استون یانو گفت زمانی آسوده باشید که
تاب غوغا ندارم پس ازان استون یوس را
پیش خود خواند وگفت ای جگر گوشه من
بعد ازآن که مرا بخاک بسپاری در پیش ایا صوفیه
عمودی بنا کنی بر آن عمود هیکل مرا سوار
از مس مطلی بسازانی ودر نشانی بر آن مثال
که بر دستی گوی زرین داشته ودست دیگر
گشاده تا تماشاکنان آن را معلوم شود که حکومت
ربع مسکون راهمچو گوی بکف داشته بودم
عاقبت دست خود را تهی یافتم وبهره ندیدم

در این سخن بود که مرغ جانش ازین دامکه بجست
و بر آشیان دیکر نشست باز این چرخ پلنک
رنک برنکی دیکر آمد و به نیکی دیکر غریدن
کرفت چنانکه عزیزی کفته است بیت

شیر کردون چو کربه دارد کیش
خورد از مهر خویش بچهٔ خویش

پادشاه شدن استون یوس و خراب
شدن قبهٔ ایاصوفیه چون طبل بازان
قضا و قدر کوس فلک را باهنک دیکر کون
زدند و پرده نواز آن قانون روزکار
آوازهٔ جهانکیری بنام بر داشتند بیت

از خروش کوس شاهان این ندا آمد بکوش
کین نفیر آمد پادشاهی را بنوبت میرسد

بعد از آن بزرکان و ارباب دیوان بر وصیت
استون پانو استون یوس را بر تخت سلطنت
نشاندند و کردن اطاعت بسلسلهٔ حکومتش
در بستند برین حال دو سال کذشت اتفاقا در
روز پنجشنبه که شش ساعت کذشته بود قبهٔ
بزرک ایاصوفیه بیکبارکی فرو افتاد و آن عجایب و
غرایب محفل و منبر که ذکر شده بود خرد کشت
مکر وقت جمعیت بود پنج صد و چل نفر راهب
چند دیکر از حاضران در زیرش ماندند باقی

طاقها و قباب را خلل نرسید مردمان شهر
متحیر شدند که اینچنین بنا بی سبب فرو افتاد
استون یوس معمار اغنادیوس را بخواند و گفت
سبب چیست که این قبه فرو آمد و باقی
قباب را خلل نرسید گفت ای پادشاه مرحوم
استون یانو درین کار عجله کرد هنوز بنای قبه
خشک نشده بود که خوهاش را فرو کردانید
و هم قبه را از مقدار بنا بلند تر فرمود چندانکه
گفتم نشنود و پادشاه ازین حیرت غمناک شد
سر فرو کرد حاضران ارباب دیوان دعا کردند
و گفتند ای پادشاه بنای دولت و عمرت

استوار باد چون بودنی بود پس ازین حیف و
تاسف ندارد سود اگر همای همت بلند اشیان
شاه سایه برین خرابه اندازد و باز چنان معمور
شود که تا قیامت خلل پذیر نباشد برین سخن
کرم ولش قدری نرم گشت اغنادیوس را گفت
اینچنین بنا را برین حال خراب گذاشتن درست
نیست می باید که باز معمور کرد آنی گفت اگر
پادشاه اجازت دهد باز بجزیره رودس و
خبر فرستانیم تا آجر بیارند برین سخن باز
همه اسبابش مهیا کردند باز بنای قبه را بر افراختند
و از مقدار پیشین پنج گز زیر تر نهادند و

وخوهاش رایکسال فرو نیاوردند برای انکه بنا
خشک شود و آسانش استوار پذیرد دیگر محل و
منبر را بر حالت اول نتوانستند ساختن از
بسیاری خرج آنچه از زر بود بسیم کردند و
آنچه سیم است از مس و روی ساختند و آن سیم و
زر را بمرمت خرج کردند و مرمرهای فرش را
چنانکه اول بود نیافتند از آنچه در حوالی بود
بمیان آوردند پس از سالی خواستند که خوهای
قبه را فرود کنند درهاش را محکم در بستند
و پنج گز مقدار آب افکندند تا چوبهای خود
فرو افتادند و فرش را زیان نرسید البته

قول راوی والله اعلم بعد از آن استون یوس
فرمود تا صورت هیکل استون یا نور را از مس بسازند
چنانکه ذکر شده است وقتی که بپرداختند
اغنادیوس را فرمود تا بر بالای میل نهند
مگر اسپتون یوس در خاطر بسته بود که معمار را
مضرتی رسانند از بهر فرود آمدن قبه چون
با عقلای خویش مشورت کردند گفتند نشاید که
پادشاه خون او را دوست آلاید وقتی که این
صورت را بر میل کند و خدمت را بجایش آورد
سر بند خوها را فرو کشیم وی را بر بالای میل
گذاریم یا خود را فرو افکند هلاک شود یا از

گرسنگی درآن بمیرد آخر الامر چنانش کردند
اغادیوس دانست که خود را در معرض هلاک
نهاده‌اند جزع و فزع نکرد سر بجیب کشیده و
جسم پیش گرفت وقتی که طاس باز فلک عمود
آفتاب را بژنده پلاس سیاه خود فرو کشید
و ساحرهٔ خواب چشمهٔ چشم هنگامه نشینان بساط
خاک را به بست خاتون معمار چون لعبتیان مشعبد
آتش آه از دهان و مان و آب اشک از
طاسچهٔ دیده ریزان افغان و خیزان بحیله
آمد استاد چو بر پا ایستاد و نظر فرو فرستاد
نکرد ریسمان اندازهٔ با خود مانده بود یک سو شد

بخاتون آویخت و گفت برو ریسمان قیر اندود
بیار و بر سر این رشته به بند تا فرود آیم شبی
دیگر خاتون فرموده را برآورد و بر سر رشته
در بست استاد فرا کشید و بجای آن صورت
ببست پلاس خود را در هم پیچیده در آن
بنهاد که گویا سر بجیب کشیده همی نشیند
چون فرود آمد آتش بران ریسمان زد و پاک
بسوخت هیچ اثرش نماند چون بتعلقات
راهبان
...د پیوست همه را وداع کرده پلاس
کسوت
پوشیده از شهر بدر رفت نه سال بدان
در اطراف عالم سیر کرده بعد ازین مدت

مدید

باز بدین شهر آمد چندین وقت در دیر عزرائیل

استقرار گرفت ز افواه شنودی که بنای

بنای ایا صوفیه را بر میل کداشتند هیچ کس

او آواز نداده در آن بمرد روزی استونیوس

دیر عزرائیل را زیارت کردی اغنادیوس

پیش آمد و دعا کرد پادشاه گفت چه کسی گفت

بنده اغنادیوسم پادشاه دانست که اوست

بتعجب فرو رفته عذر آغاز کرد و بخلعتهای نظیف

باز بنواخت بعد از زمانی که حضرت خاتم انبیا

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برای رحمت

عالمیان از سراپرده غیب بجلوه گاه ظهور

خرامید در آن شب چندین دیر و هیکل سقفها

فرو افتاد چنانکه منقولست در آن وقت از

قبه ایا صوفیه نیمی از سوی محراب فرود آمد

در آن عصر نوشیروان در آن پادشاه هفت

اقلیم بود بسی مال فرستاد تا این قبه را

مرمت کردند آنچه ازین قضیه در منقول عنه

یافته ام بیش و کم نکرده و بحکایتش

تصرف ننموده درین قباله بتحریر آورده ام

بهر آنکه چنان فرموده بودند باقی

رای عالی داند خاتمه بدانید ایدکم

الله فی الدارین چون تاریخ هبوط آدم

علیه السلام به هظمور رسید بنای ایاصوفیه
٥٩٤٦
بحکم استون یا نواختتام یافت وازان
خاتمه چون ظطنب گذشت بامر
٩٨٤
خدای تعالی سلطان الاسلام والمسلمین
ابو الفتح خان محمد غازی بشمشیر جهانگیر
خود قلعهٔ قسطنطین را فتح کرد اهل اسلام
در ایاصوفیه نماز گزاردند بعد از فتح
چون عدد کح رفت بفرمان خان
٢٨
محمد غازی این حکایت از زبان رومی
بلسان دری در دست درویش شمس
فقیر اصلح الله شانه تحریر یافت

امید از الطاف عزیزان آنست که نقصانش
بکمال آرند وبدعای خیر یاد آرند بیت
چشم دارم ز اهل فضل وهنر
که باصلاحش افکنند نظر